

وسنا

نشریه علمی - فرهنگی



*مهر ماه ۱۴۰۳

*شماره سوم

*سال سوم



«من می‌خواهم غالب یا بیش از غالب بدنه دانشجویی کشور، مجموعه‌ای متعهد و دارای احساس مسئولیت نسبت به آرمان‌های دانشجویی باشند. یکی از این آرمان‌ها مسأله علم است؛ دومی عدالتخواهی است و آرمان سوم، آزاداندیشی و آزادی‌خواهی است.»

مقام معظم رهبری





نشریه علمی فرهنگی وسنا
بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان
پردیس فاطمه الزهرا (س) ساری



شناسنامه نشریه

سال سوم / شماره سوم / مهر ۱۴۰۳

صاحب امتیاز:

بسیج دانشجویی فاطمه الزهرا (س) ساری

مدیرمسئول و سردبیر:

فاطمه زهرا بابایی

هیئت تحریریه:

فاطمه زهرا بابایی، محدثه راضی، تهمینه طالبی

صفورا عبادی، اسرا امیرفخریان،

تینا فیروزیان، معصومه حمزه

تصویر پرداز:

سیده کیمیا نوین تن

مسئول گروه صفحه آرایی:

فرزانه دماوندی

اعضای گروه صفحه آرایی:

کیانا ساداتی، نرگس خورشیدی، نجمه جانبازی

ویراستار: فاطمه سیدی

جمعه نصر

۴



عصای سفید

۵



اینجا دانشگاه است!

۷



۱۰



حادثه طبس

۱۵



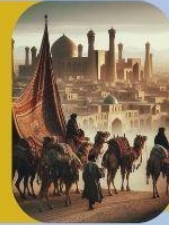
رستگاری در شائوشنگ

۱۳



بازیگوش یا
بیش فعال؟!!

۱۱



بخارای من، ایل من



صفورا عبادی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی



نمایش وحدت و اقتدار در جمعه

روز جمعه، ۱۳ مهر را باید در یک نگاه جامع دید. از نماز جمعه نصر با حضور رهبر معظم انقلاب در شرایط تاریخی و حساس، آن هم زمانی که در رسانه های خارجی القا میشد که از ترس جانشان، در پناهگاه امنی رفته‌اند اما باصلابت همیشگی‌شان به میدان آمدند و کارهای خلاف عادات معمول از ایشان دیده شد. در گذشته، مراسمات بزرگداشت‌ها در حسینیة امام برگزار میشد اما اینبار، در مکان مشخص، غیر از حسینیة امام اجرا شد و رهبری راس ساعت در مراسم قرائت قرآن و بزرگداشت سید حسن نصرالله حضور پیدا میکنند و خطبه های طولانی فارسی و عربی همراه با قرائت با طمانینه و همچنین بامتانت، نماز عصر میخوانند. بعد از نماز نیز با مسئولان احوال پرسی گرم میکنند و گام های خود را آرام، استوار و باصلابت برمی‌دارند تا از مصلی خارج شوند.

تا سفر شجاعانه رئیس جمهور به قطر و وزیر امور خارجه به لبنان در حالی که فرودگاه بیروت زیر آتش سنگین جنگنده های رژیم صهیونیستی قرار داشت و منطقه در بحرانی ترین شرایط خود بود؛ مصداق بارز هماهنگی دیپلماسی و میدان و تغییر شرایط به نفع جمهوری اسلامی ایران است. مجموعه ای به نام اقتدار و اتحاد. طبق انتظار افراد مختلف از طیف های گوناگون، در این نماز جمعه تاریخی دیده میشدند. از خانم های محجبه گرفته تا افرادی که فقط برای نماز حجابشان را محکم میکردند. آقایانی با تتوی روی دست تا آقایانی باظاهر انقلابی و حزب الهی و درنهایت حضور شخصیت های تراز اول هر طیف سیاسی. حتی افرادی با قومیت های مختلف و لباس های محلی. همگی حول محور نعمتی به نام « ولایت فقیه » جمع بودند.

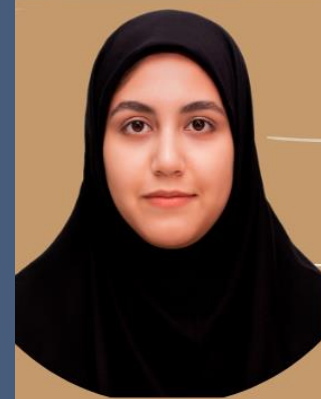
یکی از بخش های بیانات رهبری این بود که: « هروقت سیاست تفرقه افکنی دشمن در یک کشور موفق شد، یعنی موجب سیطره بر یک کشور شود و خاطرشان از یک کشور آسوده شد به سراغ کشور دیگری می‌روند.» این بیانات را می‌توان هم در باب اتحاد بین دولت های اسلامی در مقابل دشمن تلقی کرد و هم در باب اتحاد بین مردم یک کشور و به طور خلاصه اتحاد در مقابل دشمن واضح.

با این حال، اظهارات برخی، این سفر وزیر امور خارجه به لبنان و رئیس جمهور به قطر را بی اهمیت جلوه میداد و برخی همچنان در حال و هوای انتخابات چند ماه اخیر بودند. شاید وقت آن رسیده که به این باور برسیم اوضاع منطقه و روزهای پیش رو فراتر از دعا های حاشیه ای می باشد که این روزها نقاب انداخته است.

این نوشته به معنای نداشتن موضع مشخص و عدم انتقاد سازنده نیست؛ چه بسا انتقادات بسیاری به برخی عملکردها وجود دارد اما از هرگونه اقدام در راستای تضمین و مخابره اقتدار و امنیت ایران اسلامی از جانب هر جریانی استقبال خواهد شد.

«موضع ما ایران است! ایران اسلامی عزیز؛ فراتر از مرزهای

جغرافیایی»



سخن سر دبیر

ما دانشجو معلم هستیم؛ این یعنی هویت اجتماعی ما از دو بخش دانشجو و معلم تشکیل شده است. دانشجو، موذن یک جامعه است با صدایی رسا؛ و معلم نقطه‌ی رشد و تحول آن، با افکاری روشن.

نشریه وسنا به معنای اراده؛ رسانه‌ایست برای گام بر داشتن در مسیر تعالی هویتمان!

اکنون در پاییز ۱۴۰۳، خداوند را شاکریم که با عنایت و توفیق خود، فرصتی فراهم آورد تا این نشریه را که پیشتر دو شماره از آن منتشر شده بود، با حضور گروهی جدید و در قالبی نو به عنوان نخستین تجربه تقدیم نماییم.

بر خود لازم می‌دانم از تلاش‌های خستگی ناپذیر و شبانه روزی اعضای خانواده وسنا صمیمانه قدردانی کنم. همچنین برای دوستانی که از گذشته همراه نشریه بودند، آرزوی توفیق و موفقیت روز افزون دارم.

فاطمه زهرا بابایی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی

زیباترین چیزها با چشم دیده نمی‌شوند بلکه با قلب احساس می‌شوند. "هلن کلر"

جعبه مدادرنگی‌هایش را درآورد و یک مداد از آن بیرون کشید و آرام و بی‌صدا شروع به کشیدن نقاشی کرد. از خورشید وسط آسمان شروع کرد تا کوه و دره و خانه‌های کوچک حاشیه کاغذ. نقاشی که تمام شد، مدادرنگی مشکی از روی میز قل خورد و افتاد. خورشید، کوه، دره و خانه‌های کوچک حاشیه کاغذ، سیاه سیاه بوند، همچون جهان پیش‌روی چشم‌هایش و آسمان نقاشی‌اش سفید و رنگ پریده، همچون عصای سفید دستانش. روز عصای سفید یک مراسم بزرگداشت جهانی است؛ که هر ساله در ۱۵ اکتبر مصادف با (۲۳) مهر و در برخی سال‌ها (۲۴) مهر) از سال ۱۹۶۴ میلادی جشن گرفته می‌شود.

و اما چرا این روز، روز جهانی عصای سفید نام گرفت؟

هنگام جنگ جهانی دوم، دکتر ریچارد ای هورور در بیمارستان نظامی، عصای سفید را برای توان بخشی آسیب‌دیدگان جنگ به شکل امروزی آن درآورد. سال‌ها بعد کنگره آمریکا، لایحه‌ای در حمایت از حقوق نابینایان با عنوان «قانون عصای سفید» به امضای نمایندگان رسید. این روز برای گرامیداشت افراد نابینا می‌باشد که یا به صورت مادرزادی نابینا به دنیا آمدند و یا با بروز یک سری حوادث نابینا شدند. در کشور ما ایران، منشوری از حقوق نابینایان وجود دارد که شامل ۳۰ بند می‌باشد. از مهم‌ترین حقوق آن میتوان به حق برخورداری از تحصیل رایگان در تمامی مقاطع، برخورداری از مزایای بیمه خاص (تکمیلی)، استفاده بدون محدودیت از امکانات شهری، قطار، اتوبوس و...، شکوفا کردن استعدادها و به نمایش گذاشتن آثار هنری خود، اشاره کرد. البته در آذرماه سال ۱۳۷۲ با کمک چندی از نیک اندیشان و علاقه‌مندان به امور نابینایان، موسسه ای در تهران به‌نام انجمن نابینایان ایران شکل گرفت. هدف این انجمن، این است که این باور منطقی را در بین نابینایان رواج دهد که خداوند خلقت آدمی را آنگونه قرار داده است که با وجود محرومیت از عضوی، نه تنها می‌تواند چون سایر افراد اجتماع به زندگی طبیعی ادامه دهد، بلکه می‌تواند به عنوان یک عنصر توانمند ایفای نقش کند.

"من می‌توانم ببینم و به همین دلیل می‌توانم خوشحال باشم، در آنچه شما تاریک می‌خوانید، اما برای من طلایی است. من می‌توانم جهان ساخته شده توسط خدا را ببینم، نه جهان ساخته شده توسط انسان را." (هلن کلر)

همواره در طول تاریخ، نابینایانی بوده‌اند که توانستند به موفقیت‌های بالایی دست یابند که به معرفی نمونه‌ای چند از آنها می‌پردازیم:

فرزاد طبیباتی – پزشک :

او در سال ۱۳۴۱ متولد شد. در دوازده سالگی، به علت پارگی شبکه‌ی بینایی خود را از دست داد. او می‌گوید: که طی این سالها، با یک آرزوی بزرگ کلنجر می‌رفتم و آن آرزوی پزشک شدن بود، اما به ظاهر، نابینایی من امکان رسیدن به این آرزو را از من گرفته بود.

پس از مدت‌ها تفکر، سرانجام تصمیم گرفتم که پزشک شوم و برای رسیدن به هدفم، تلاش زیادی را شروع کردم. یکی دیگر از مشکلات من، استفاده از کتاب‌های درسی بود. تا آن زمان کتاب‌های پزشکی، به خط بریل تبدیل نشده بود.

برای حل این مشکل، از دوستانم خواش کردم تا مطالب کتاب را بخوانند و من صدای آنها را ضبط کنم. هنگامی که دکتر فرزاد طبیباتی، در بین سیصد دانشجوی پزشکی یکی از دانشگاه‌های معتبر آمریکا با رتبه ی اول، مدرک تخصصی خود را دریافت کرد و نامش در کتاب طلایی سال آمریکا به عنوان سمبل اراده به ثبت رسید است!



اسرا امیرفخریان

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی

هلن کلر – نویسنده:

او با حواس بینایی و شنوایی به‌دنیا آمد اما هنگامی که ۱۹ ماهه بود، به بیماری مبتلا شد که پزشک خانواده آن را تب مغزی نامید. پس از آن، او بینایی خود را از دست داد و کمی بعد، مادرش متوجه شد که به صدا ها واکنشی نشان نمیدهد و شنوایی او نیز از بین رفت. او از کودکی مصمم بود که به دانشگاه برود. زندگی‌نامه هلن توسط خودش و هنگامی که هنوز دانشجو بود نوشته‌شد. این اثر، با نام (داستان زندگی من) در سال ۱۹۰۳منتشر شد. از دیگر آثار او می‌توان به خوشبینی، جهانی که در آن زندگی می‌کنم، آهنگ دیوار سنگی، بیرون از تاریکی، دین من، صلح در رویداد، معلم آن سالیوان میسی و درب باز اشاره کرد. همچنین کتاب (سه روز برای دیدن) درباره داستان سه روز آخریست که کلر بینا بود و می‌توانست ببیند.

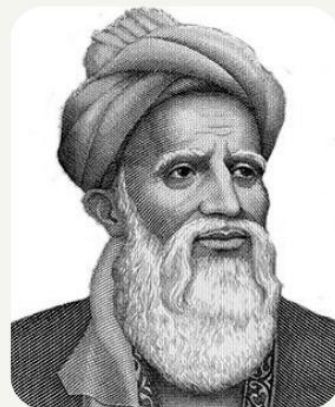


غلامرضا صباغی – هنرمند :

اوایل دهه ۲۰ شمسی در شهر میبد متولد شد. در ۶ سالگی به دلیل بیماری آبله، بینایی‌اش را از دست داد. بعد از از دست دادن پدرش، در سن ۱۰ سالگی، توسط یکی از آشنایانش با کارگاه زیلوبافی آشنا شد و از آنجایی که این هنر، با نگاه او پیوند عمیقی یافت، به سرعت پیشرفت کرد. داستان این مرد، بیش از پنجاه سال است که به خلق زیلوهای زیبا و پرنقش و نگار پرداخته. اکنون او یکی از ماهرترین و سریع‌ترین زیلوباف‌های میبد است که برخلاف هنرمندان دیگر، بیش از ۱۰۰ نقشه را از حفظ است و تا الان چیزی حدود بیش از ۷هزار زیلوی ۱۲متری بافته است.

رودکی – شاعر:

ابوعبدالله جعفر بن محمد، متخلص به رودکی و مشهور به پدر شعر فارسی، یکی از موفق‌ترین روشندان ایرانی به شمار می‌رود که نام و آوازه جهانی دارد. او در هشت سالگی حافظ کل قرآن شد. همچنین در عرصه ادبیات، این نابینای پرتلاش و باذوق، با تسلط بر زبان عربی، کلیله‌ودمنه را به نظم درآورد. ترانه‌های نغز و ماندگار او بر افکار و آثار بزرگانی مانند فردوسی، سعدی، جامی و... تأثیر ژرفی داشته است.



اینجا دانشگاه است!

سلام آقای مسئول!

درود و تهنیت گرم خویش را به شما رسانده و دربرایتان، سر تعظیم فرود

می‌آورم. چرا که پروراندن چنین نا به سامانی هائی، کار هر کسی نیست.

فرش قرمزی برای شما پهن می‌کنم تا بلکه یکبار به دانشگاه ما قدم رنج

فرمایید و این وضعیت آشفته و اسفناک را با چشمان خود مشاهده نمایید.

فی الحال، خودمان به شرح مایه می‌پردازیم تا مبدا فرصت های مغتنم و

لحظات گرانمایه عمرتان ضایع شود و خدای ناکرده مفید آید و مشکلی

پکشاید!

مخلص کلام، دانشگاه کوچک ما که برای ۳۵۰ نفر تعبیه شده، مجال استفاده‌ی

۴۷۱ دانشجو را ندارد؛ راحت تر بگویم که این ساختمان کوچک، دیگر کفاف

تحمل آدمیزاد بیشتر را ندارد و اکنون بیشتر به کپ پناهجویان آواره می‌ماند.

بگذارید از خوابگاه بگویم که با اینکه برای ۲۵۰ دانشجو طراحی شده، اکنون

۲۹۶ دانشجو دارد. این درحالی‌است که آن اتاقک های نحیف و کهنه از پیش

مازاد بر ظرفیت و ۱۰ الی ۱۵ نفره بودند. یادم می‌آید هنگامی که اعلام کردند

قرار است تخت های جدیدی اضافه شود، دوستی به شوخی گفت: دور تا

دور که اتاق که پوشیده از تخت است، دیگر باید میز وسط اتاق را بردارند و

با یک تخت جایگزین کنند. البته که آن دوست به شوخی گفت و ما هم به طنز

او خندیدیم اما خب از آنجایی که احتیالا وسط یک استندآپ کدی زندگی

می‌کنیم، دقیقا هم چنین شد.

دیگر اندر احوالات این پادگان...بخشید همان خوابگاه و دخترانی که با هزار

امید برای تحصیل آمده اند، چه می‌توان گفت؟

آیا می‌توانید صف های طولانی صبحگاهی برای وضو و سرویس های بهداشتی

را تصور کنید؟ آیا سیستم تهویه و سرمایشی و گرمایشی، کفاف این تعداد

دانشجو در یک فضای کوچک را می‌دهد؟



فاطمه زهرا بابایی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی

واقعا چرا باید ۴۵ دانشجو از شهرهای دورتر مثل نکه، جویبار، هشهر و حتی بابل به

ازای این بی تدبیری ترددی شوند؟ رفت و آمد هر روزه در این مسیر دراز و طولانی و

به سوی این دانشگاه فاقد امکانات چه شوق دارد؟

بگذارید تصویری واقعی‌تر را برایتان مجسم کنم. انتهای صف سلف ایستاده بودیم. انتهای این

صف رسیده بود به خارج از درب سلف و من دقیقا کنار گریه ای کرسنه ایستاده بودم. او

نگاهی ملتاسنه به من داشت و من نگاهم را به ابتدای این صف طولانی که باید با کیلومتر

شار یک ماشین اندازه می‌گرفتم دوخته بودم. تا اینکه شخص کثی پس از دریافت ناهار،

کمی از آن را به گریه داد و حال که دیگر این رفیق همدرد کرسنه را که اکنون دلی از عزا

درآورده بود از دست دادیم، تصمیم گرفتیم از این صف مضحک خارج شویم!!!



اما اگر فکر می‌کنید مشکل فقط در محدوده‌ی خوابگاه و سلفی که در طبقه منفی یک قرار دارد می‌چرخد، باید بگویم زهی خیال باطل!

در ساختمان اداری هم غلغله ای برپاست. ۱۷ گروه آموزشی که باید در یک ساعت در ۱۵ کلاس، جلسه درس را برگزار کنند. این یعنی کاملاً طبیعی و عادی است که بعضی از کلاس های درس ما به شیوه مکتب خانه های سنتی در نمازخانه کوچک سالن اداری برگزار شوند.

حرف زدن درباره فقدان سالن اجتماعات -که دیگر با این اوضاع یک آپشن لاکچری محسوب می‌شود- خیلی گران است و همین که بتوانیم مانند گذشته، مراسمی را در نمازخانه برگزار کنیم بدون آنکه از میزان کثرت دانشجویان نیازمند به ماسک آکسیژن شویم، باید کلاهمان را هوا بیندازیم.

یادم می‌آید در بدو ورود به دانشگاه به ما گفته بودند که شما فقط دانشجو نیستید بلکه دانشجو معلمید و تقدس واژه معلم شما را متمایز می‌کند؛ آن موقع ها فکر می‌کردیم که منظور یک تمایز مثبت است که ما را برتر می‌کند. چه خیال خامی.

ابتدای گفته ام از جناب مسئولی مجهول دعوت به عمل آورده ایم که به غایت مشتاق واقف شدن بر احوالات و خصوصاً نام مبارک ایشانم که حادقلم بتوانم وقتی صبح ها به دانشگاه می‌آیم یادای از ایشان کنم. بدین جهت با دیگر دوستان شوریده حال، نزد خانم دکتر رضایی منش سرپرست پردیس فاطمه‌الزهر (س) ساری رفتیم.

قصد تملق نباشد خانم دکتر با سند و مدرک و نامه هائی به ما ثابت کردند که نه تنها مشکل از ایشان نیست، بلکه پیگیری های دانشگاه ما-که توسط ایشان صورت گرفت- قصه ای دور و دراز دارد.

آغاز این حکایت به شهریور ماه ۱۴۰۱ و تقریباً ۱۰ روز بعد از انتصاب ایشان بر میگردد که مکاتبه ای با مدیر کل آموزش پرورش استان مازندران یعنی جناب آقای کمالی برای توسعه فضای دانشگاه داشتند.

سرانجام سال ۱۴۰۱ پیشنهاد مدرسی در سنگریزه و شکتا و یا مجموعه فرهنگی ورزشی شهید منتظری در شهر ساری بود که با فضای آن‌ها کم بود یا فرماندار یعنی جناب آقای نوبخت مانع می‌شدند و یا به دلیل مسائل حراستی و مکان نامناسب شرایط تغییر کاربری نبود. این سال گذشت اما مکاتبات اداری تمام نشدند. خانم دکتر رضایی منش از طرحی با ما صحبت کردند به نام طرح جامع دانشگاه دختران و پسران. طرحی که دبیر مجمع خیرین کشور، هزینه ساخت آن را تقبل کرد. به نحوی که دانشگاه فرهنگیان دختران و پسران هرچند با تفکیک جنسیتی کامل، اما با فضا و امکاناتی که در شان یک دانشجو معلم است مانند کتابخانه، مسجد، سلف و ... بتوانند تحصیل کنند. اما چه شد؟ چه کسی مانع واگذاری زمین به ایشان شد؟

مهرحال این ایده هم به واقعیت نپیوست و احتیالا آن جناب خیر محترم که عمرشان پیش باد، هزینه را صرف جایی دیگر کرده اند.

بعد ها هم که زمینی را در نکا پیشنهاد دادند اما بعد شرطی گذاشتند که دیواری میانه‌ی آن بکشند و درواقع از نصف آن فضا استفاده شود که خلاصه تر بگویم به چاره خویش روا دارند هتر است.



تینا فیروزیان

دانشجوی کارشناسی آموزش کار و فناوری



حوادث بی‌پایان!

خضریان، یکی از دلایل این عقب ماندگی را در واگذاری برخی معادن به افراد فاقد صلاحیت فنی و مالی و دارای روابط رانتی دانست و گفت: (مشکلات عمده معادن زغال سنگ، ریشه در واگذاری غیراصولی و عدم رعایت الزامات فنی، ایمنی و تخصصی به دلیل کسب منافع بیشتر و بازدارنده نبودن قوانین در این حوزه دارد).

نتیجه این عدم بازدارندگی را شاید بتوان از لایه لای حرف های پدر معدنچی، مرحوم محمد جواد قاسمی جست‌وجو کرد. پدر می‌گوید: پسرش به مسئولین معدن هشدار داده بود که بلوک C گاز دارد اما آن‌ها به پسرش و بقیه کارگر ها می‌گویند یا اینجا با همین شرایط کار می‌کنید یا فرم تسویه حساب را پر کنید!!!

با کمی جست و جوی بیشتر در پایگاه های خبری، هزاران دلیل متفاوت و مشکوک که در زمره موانع ایمن سازی معادن بر شمرده می‌شود خواهید دید. جناب خضریان عضو مجلس شورای اسلامی اشارهای به حذف دفتر نظارت بر معادن از چارت وزارت صمت در دولت سیزدهم و سپردن به سازمان مهندسی معدن در کنار رصد نکات فنی سلامت و حفاظتی توسط وزارت کار کرده اند و بر هم افزایی و تمرکز این دو در یک نهاد مستقل تاکید کرده اند و یا احسان سهرابی، فعال کارگری و عضو اسبق شورای عالی حفاظت فنی که به رفع الزام گواهینامه صلاحیت ایمنی پیمانکاران برای مناقصات اشاره کرد که هرچند عقد قرارداد با این تاییدیه صورت می‌گیرد اما همین‌که پیمانکاران بتوانند بدون صلاحیت در حوزه ایمنی کار درمناقصات شرکت کنند و یا حتی برنده شوند و جان و ایمنی کارگران را به بازی بگیرند، مورد نقد قرار داد.

بهرحال ریشه یابی این مشکل که شاید از دیرباز بوده، فراتر از توان ماست و شاید فقط بتوانیم با تکرار این سخن‌ها به جانباختگان حادثه‌ی طیس ادای دینی کنیم. روحشان قرین رحمت ابدی باد!

۳۱ ام شهریور ماه فاجعه‌ای دردناک رخ داد.

انفجار یک معدن ذغال سنگ در شهر طیس در استان خراسان جنوبی که در پی آن دست‌کم ۵۲ نفر جان خود را از دست دادند. چه جوان هایی، چه پدراهایی و چه درد و رنج هایی که نثار این خانواده های داغدار شد.از جوان نخبه رتبه برتر تا کارگران قوچانی که از شهر و دیار خود آمده بودند تا باری گران از سختی های زندگی را بر دوش بگذارند که فرزندانشان در مدرسه راحت تر بنویسند: بابا نان داد.

اما چه اتفاقی افتاد؟ مسئولیت این حادثه با چه کسی بود؟

فاجعه معدن طیس، دوباره مشکلات مربوط به معادن را یادآوری کرد. و گوشزد کرد که علاوه برافزایش تجهیزات و ایمنی لازم در معادن، واگذاری معادن و خصوصی سازی آن‌ها، باید با پروتکل های سخت گیرانه‌تری انجام شود. شاید صحبت های جناب خضریان عضو هیات اعزامی مجلس شورای اسلامی به محل وقوع حادثه معدن زغال سنگ طیس می‌تواند این گفته را تایید کند:

(اگر چه تجمع گاز متان در معدن زغال سنگ در وقوع این حادثه امری طبیعی است اما سیستم تهویه معدن نتوانسته بود به موقع گاز متان را خارج کند. لذا استفاده از سیستم سنجش گاز در مبادی ورودی معدن وسیستم تهویه مناسب و دستگاه مکش خروج گاز استاندارد از معدن و استفاده از سنسورهای گازی ثابت می‌توانست از این اتفاق جلوگیری کند. براین اساس، می‌توان گفت که معادن ایران از تکنولوژی روز دنیا عقب مانده و نیازمند به‌روزرسانی است).



این مکاتبات در سال ۱۴۰۲ هم ادامه یافت و در تاریخ های ۰۲/۰۲/۰۵ و ۰۲/۰۵/۱۰ و ۰۲/۱۱/۲۳ و ۰۲/۱۲/۲۰ و غیره و غیره. اما نتیجه‌ای حاصل نشد.

در آخر هم اشاره ای می‌کنم به پنجمین نشست کمیته استانی هیات امنای دانشگاه فرهنگیان که در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۷ برگزار شد و اجرای مصوبه ۸۷۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی در دستور

کار قرار داشت که طبق آن آموزش و پرورش باید ملک مناسبی را دراختیار دانشگاه فرهنگیان قرار دهد اما مدیرکل آموزش و پرورش استان مؤندران یعنی جناب آقای کمالی که از قضا در جلسه

هم حاضر بودند آن را امضا نکردند.

یعنی واقعا در این شهر هیچ مکان مناسب و یا زمینی نیست که به دانشگاه ما ضمیمه شود؟

چه چیزی رای آموزش و پرورش می‌تواند مهم تر از وضعیت دانشگاه فرهنگیان باشد؟! وقتی رهبر انقلاب مهمترین نیاز آموزش و پرورش کشور را نیاز به معلم دانستند و فرمودند: دانشگاه

فرهنگیان و هر نقطه ای که در آن تربیت معلم صدق می‌کند بایستی هم کما و هم کیفا توسعه پیدا کند؟!

امیدواریم بتوانیم در شیره های بعد با دیگر مسئولین نیز ارتباطی برقرار کنیم. خدا را چه دیدیم شاید هم به همت آنان گره از این مشکل گشوده شود. چراکه بحث فقط به آموزش و پرورش بر

نی‌کردد وقتی رهبر انقلاب اینگونه حمایت و همکاری سایر نهاد ها از جمله وزرات علوم، سلمان مدیریت، سلمان امور استخدامی را می‌طلبند.

بحر حال به قول حضرت حافظ که:

صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

البته که گویا مسئولین گراقدر فقط صرع اول آن را شنیده‌اند اما خب ما هم رای اثبات صرع دوم از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنیم تا شاید این آقای مسئول فرو خفته بیدار شود و

حداقل یاباد و به ماسرکششکان دو عالم بگوید که چرا؟!

بخرای من، ایل من

کتاب را که باز می کنید و خواندن را آغاز می کنید، گویی کولهای بر دوش گرفته و به ایل قشقایی ساکن در فارس سفر کرده‌اید. هم پای نویسنده، هر کجا که می‌رود، شما هم راهی می‌شوید، وقتی شروع به توصیف آدم‌ها، چادرها و حتی حیوانات ایل می‌کند، گویی خودتان در آنجا حضور دارید و با چشم خود به تماشا نشست‌اید.

شما را به همراه خود به چادرهای سیاه عشایر، به مزارع سرسبز و چشم نواز فارس و به مدرسه سیار ایل که یک پارچه شور و شوق بود، می‌برد.

گویی ۲۰۰ صفحه کتاب را نخواند‌ای بلکه به شهر سیار ایل سفر کرده‌ای، شهری که جا و مکان ثابت ندارد، شهری که وجودش به چادرنشینان و اهالی‌اش است، آنان که نباشند شهر نابود است و بودنشان دلیل بودن شهر است.

نویسنده تو را با اقوام مختلف، با نام و نشان‌های متفاوت، که هرکدام دارای رسم و رسومات منحصر به خود و گذشته خود هستند، به خوبی آشنا می‌کند.

در ایل هم مانند همه جای دنیا، ظلم و بی عدالتی دیده می‌شد. انسان‌ها متناسب با جایگاه‌شان طبقه بندی می‌شدند و نویسنده به درستی تمام به خصوص در داستان‌های آل، ایمر و شیرویه، این ظلم و بی‌عدالتی را به تصویر می‌کشد.

این هم واقعیت ایل است، واقعیت مادری رنج‌دیده در گناه نداشتن اولاد پسر و واقعیت شیرویه، نابغه جوان ایل که از پست ترین طبقه یعنی طبقه چنگی به شمار می‌آمد.

قدرت بیان نویسنده در توصیف آنچه در ذهن او می‌گذرد یا آنچه را که دیده است، می‌تواند به روشنی به صورت کلمات بی‌جان بر کاغذ نقش ببندد و هر بیننده و خواننده‌ای را مجذوب داستان کند.

بخشی از کتاب برای آشنایی با سبک نوشتار نویسنده:

« ترلان طنازترین مادیان ایل بود. دمش مانند یک فوار می‌بلند به آسمان می‌رفت و به زمین می‌ریخت.

چشمش از گیراترین چشم آدمیزاد چیزی کم نداشت. یالی انبوه و شانه‌کرده، سر و گردنش را می‌آراست. خالی سپید به اندازه‌ی یک سکه‌ی سیمین بر پیشانی داشت. پوستش آن قدر لطیف بود که رگ‌های آبی تپنده بر گونه‌هایش پیدا بود. انحنای دلربایی گردن و رانش چشم را می‌نواخت. خونی گرم در عروقتش جریان داشت. با کوچک‌ترین اشاره‌ی رکاب، بال و پر می‌گرفت. حرکاتش موزون بود.

قدم‌ها و یورتمه‌هایش وزن موسیقی داشت. ضربات چهارنعل خوش‌آهنگش، انسان را به یاد قصیده‌سرای دامغان و انگشتان مردم ارغنون‌زن می‌انداخت. »

محدثه راضی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی

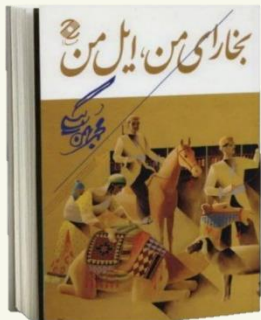


کتاب را که می‌خواندم به لطف قلم پر مهر نویسنده، گویی یکی شده بودم با ایل و مردمش، چه زمانی که در شادی و شور و نشاط بودند و چه زمانی که در غم و محنت و رنج به سر می‌بردند.

یکی از دلایلی که نویسنده به این زیبایی به توصیف ایل می‌پردازد این است که او خود از همین خاک بوده، در همین خاک جوانه زده و رشد کرده و حتی ثمر داده است.

و به قول خودش با غم و شادی هایشان آشنا بوده و برای بهبود اوضاع و احوال این مردم خانه‌به‌دوش کوه‌نشین تا پای جان کوشیده است.

و همه‌ی این‌ها دست به دست هم دادند تا من و شما وقتی کتاب را می‌خوانیم، مجذوب و محسور آن شویم.



شمس آل احمد خطاب به محمد بهمن بیگی درباره کتاب بخرای من ایل من از او تجلیل می‌کند و می‌گوید:

« این ویژگی‌های کتابت برایم غبطه‌انگیز بود: یک نشر شفاف و بلورینته با آن جملات کوتاه، آن تعبیرات بکر، آن جناس‌های لفظی و آوایی اوصاف... و دوم عشقت به ایل، به همه چیزش، ایل برای تو وطن است. هیناً لکه آل هم برای من... »

لازم به ذکر است که این کتاب شامل ۱۹ داستان برگرفته از فضای زندگی عشایری، خاطرات خود نویسنده، محمد بهمن بیگی است که در سال ۱۳۶۸ منتشر شد.

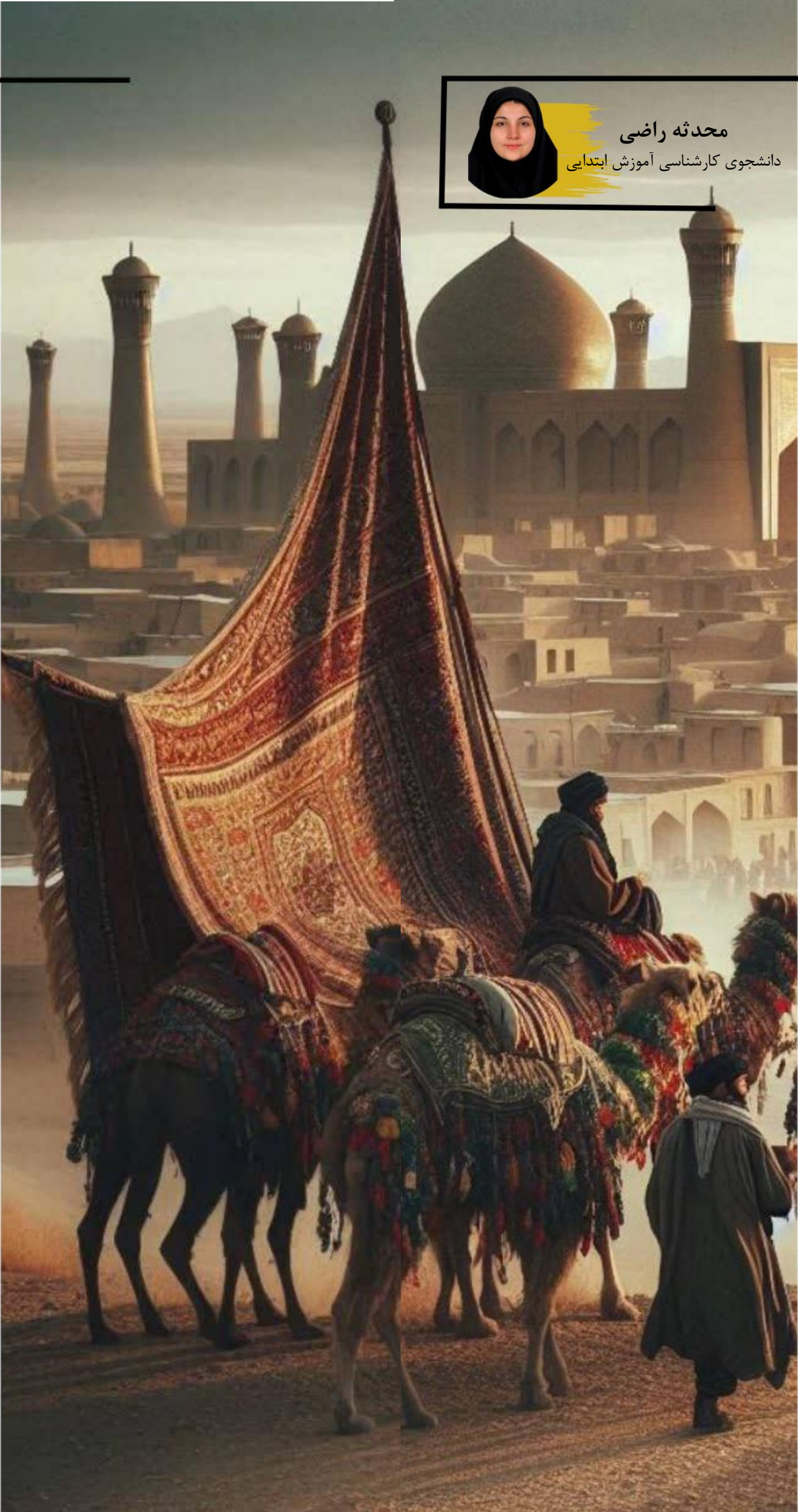
محمد بهمن بیگی، حقوقدان و نویسنده و معلم ایرانی اهل ایل قشقایی بود و از همه مهم‌تر، او بنیان‌گذار آموزش و پرورش عشایری در ایران بود و تجربیات خود را در چند کتاب در قالب داستان منتشر کرد و سرانجام در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹ در شیراز دیده از جهان فرو بست.

« ایل من ققایی، بمون دیاست

بمخون دیابرقرار و پابر جاست

گاه فرو می‌نشیند و گاه می‌جوشد

گاه آرام می‌گیرد و گاه می‌خروشد »





بازیگوش یا بیش فعال؟!

به عنوان معلم های آینده، خوب می دانیم که ممکن است در کلاس های درسی مان دانش آموزانی با اختلال های متفاوت داشته باشیم. داشتن اطلاعاتی درباره انواع اختلالات، به ما کمک می کند تا بدانیم با دانش آموزان چگونه برخورد کنیم و محیطی امن و آرام برایشان ایجاد کنیم به گونه ای که به اهداف تربیتی - آموزشی مان لطمه ای وارد نشود.

بیش فعالی، نوعی اختلال رفتاری - رشدی است که باعث بروز واکنش های تکانشی، اختلال در یادگیری و فعالیت های فیزیکی بیش از اندازه شده و با برخی رفتارهای غیرعادی همراه است. برای تشخیص این اختلال، علائم باید حداقل شش ماه باقی بماند و دست کم در دوحمل از بین مدرسه، خانه و .. مشاهده شوند. اما خوب می دانیم که شش ماه بیشتر از نیمی از زمان مهمان بودن دانش آموزان در کلاس ماست. برای تشخیص وجود بیش فعالی، می توانیم از معلمین پایه ی قبل کمک بگیریم.

اما به عنوان معلم کلاس اول، کار کمی دشوار است، اما مزیت تشخیص آن کمک به همکاری های پایه ی بعدی و آینده ای روشن تر برای دانش آموز عزیزمان است.

شایع ترین علائم بیش فعالی دانش آموزان مبتلا به این عارضه در کلاس درس عبارت اند از:

- نمی توانند برای مدتی طولانی روی انجام کار یا موضوع واحدی تمرکز کنند.
- به راحتی وظایف محول شده را فراموش کرده یا ترتیب انجام آن ها را از خاطر می برند.
- به راحتی دچار حواس پرتی می شوند. در واقع، هر اتفاق کوچکی می تواند تمرکز آن ها را با مشکل مواجه کند.
- به سختی می توانند برای مدتی هم که شده آرام و بی تحرک باشند.
- غالباً نمی توانند منتظر به پایان رسیدن صحبت های معلم و همکلاسی هایشان باشند و دائماً حرف دیگران را قطع می کنند.

لزوما نمی شود با وجود آندی موارد که اکثر دانش آموزان بازیگوش دارند، آن ها را بیش فعال نامید و بهتر است برای تشخیص بهتر و دقیق تر از والدین دانش آموزان کمک گرفت

از میان کودکان دارای اختلال، کودکان مبتلا به نارسایی توجه، بیشترین مشکلات را در کارکردهای تحصیلی دارند. عملکرد تحصیلی دانش آموزان مبتلا به این اختلال در مقایسه با همسالان بهنجار آنها ضعیف تر است. آنها نمرات پایین تری در آزمون هوشی بهنجار بدست می آورند و همچنین پیشرفت تحصیلی شان پایین تر از سطح سنی و هوش بهرشان است (بروک، جیمرسن، هنس، 2009)

این کودکان به دلیل ضعف در کارکردهای اجرایی و مشکلات رفتاری؛ در توجه و تمرکز بر مطالب درسی، انجام تکالیف درسی، رعایت قوانین و مقررات مدرسه و کلاس، و سازگاری با هم کلاسی ها با مشکلات جدی مواجه اند.



به همین دلیل است که مدیریت رفتار این کودکان در کلاس درس دشوار است و ما معلم ها باید از راهکارهای مناسبی برای کنترل این کودکان و مهیا کردن زمینه یادگیری هر چه بهتر آنان استفاده کنیم

در غیر این صورت کودکان دارای نارسایی توجه بیش فعالی از کلاس درس بهره ای نمی برند و در نتیجه هم کودک و هم ما معلم ها در چرخه ای از روابط منفی گرفتار می شویم که در نهایت به افت تحصیلی کودک و افزایش مشکلات رفتاری در کودک و حتی ایجاد فرسودگی در ما منجر می شود.

اغلب این کودکان مشکل هوشی ندارند و باید در مدارس عادی جای دهی شوند. از آن جایی که کودکان ساعات زیادی را در مدرسه سپری می کنند لازم است ما معلم ها و حتی سایر کارکنان مدرسه نسبت به ویژگی های این اختلال، مدیریت رفتار این کودکان در کلاس و شیوه های آموزش آنان شناخت کسب کنیم و به این کودکان کمک کنیم تا بیشترین بهره را از محیط آموزشی ببرند.

همچنین بیش فعالی، مهارت های توجه و فراشناخت این کودکان را نیز دچار آسیب می کند. این مسائل علاوه بر کارکردهای خانوادگی و تحصیلی، بر خود پنداره و اعتماد به نفس آنان تاثیر منفی بر جای می گذارد و کودکان مبتلا را در چرخه ای از روابط منفی گرفتار می کند، و این نتایج، اهمیت تشخیص و اهمیت نحوه رفتار ما معلم ها را به ما یادآوری می کند که کوچک ترین رفتار ما، سبب ایجاد طرحواره ای پایدار در کودک می شود که شاید کمی مدارا و همراهی بیشتر ما را در مراوده با این کودکان می طلبد.

امید رنج آخرین است "نیچه"



امید، می‌تواند فردی را از کوچه پس کوچه‌های پایین شهر، به کاخ و قصرهای بالا شهر برساند. امید، عامل زنده بودن انسان‌هاست، شما هم قطعاً این جمله معروف را شنیده‌اید که می‌گویند: «انسان بدون غذا یک هفته دوام می‌آورد، بدون آب چند روز، بدون اکسیژن چند دقیقه و بدون امید لحظه‌ای ...»

رستگاری در شائوشنگ را شاید در شبکه نمایش دیده باشید. این فیلم نشان دهنده این است که برای رسیدن به اهداف، انسان در کنار صبور بودن، نیازمند امید و پشتکار است. همچنین به مخاطب نشان می‌دهد چگونه انسان می‌تواند با وجود تمام ناملایمت‌ها به موفقیت نائل شود.

از دیالوگ‌های معروف این فیلم می‌توان به این عبارات اشاره کرد:

« برای زندگی تلاش کن، یا به پیشواز مرگ برو »

« امید چیز خوبی است؛ شاید بهترین چیزها! و چیزهای خوب هیچ وقت از بین نمی‌روند. »

خلاصه فیلم:

رستگاری در شائوشنگ یک فیلم سینمایی آمریکایی با ژانر درام است که با بیش از ۲ میلیون رای در سایت IMDb در فهرستی از ۲۵۰ فیلم برتر دنیا رتبه اول را دارد و نامزد ۷ جایزه اسکار شده است.

این فیلم، در مورد اندی دوفرین بانک دار جوانی است که به اتهام قتل همسر خود، به حبس ابد، در زندان ایالتی شائوشنگ محکوم می‌شود؛ در حالی که این مرد جوان، مدعی است کاملاً بی‌گناه است. در ادامه‌ی داستان، اتفاقات ناامید کننده و امیدوارکننده‌ای رخ می‌دهد که نشان دهنده این موضوع است که زندگی هر انسانی، فراز و نشیب‌های زیادی دارد؛ اما پشتکار، نظم و صبر می‌تواند انسان را از مرداب بدبختی نجات دهد.

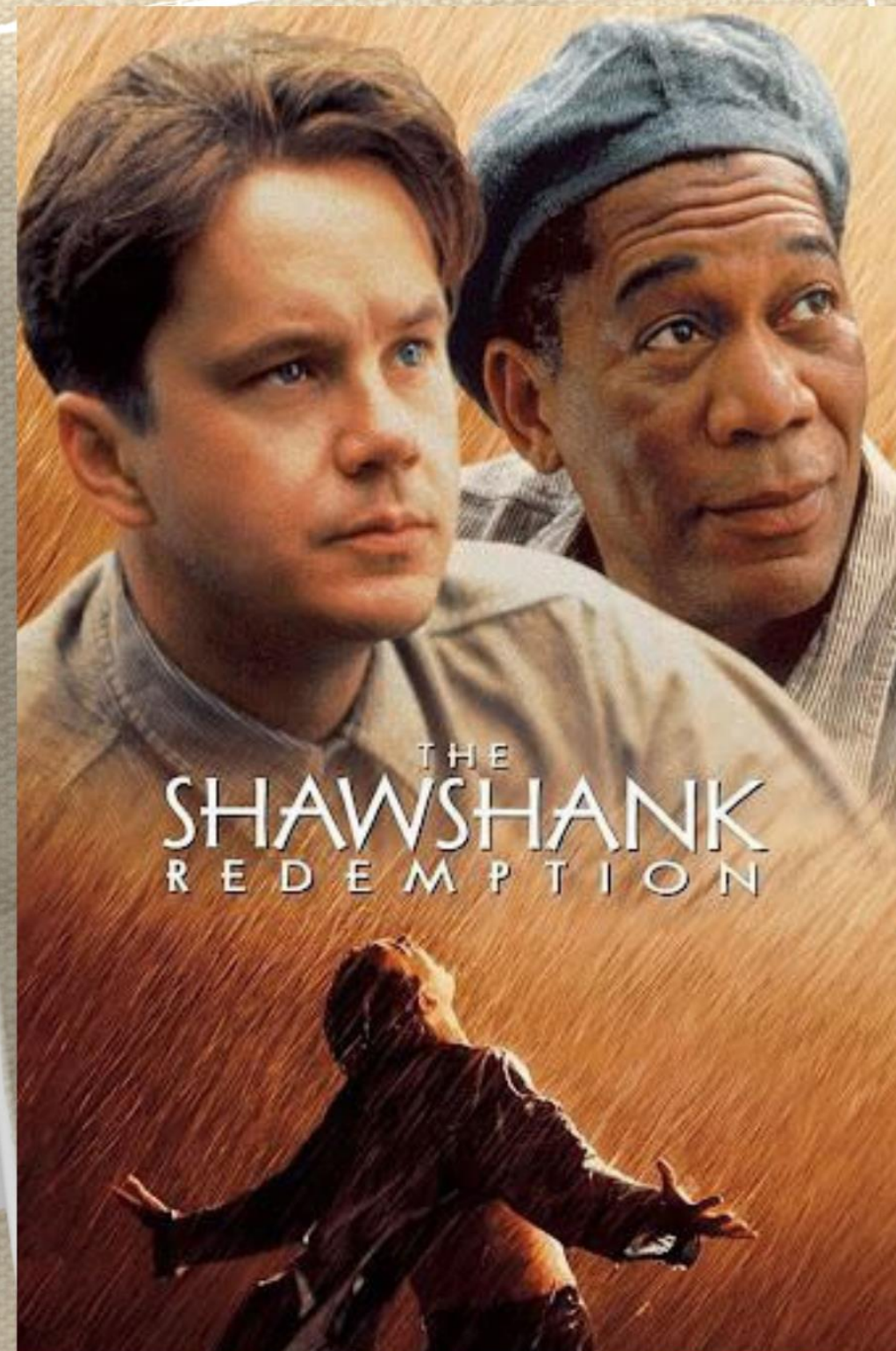


تهمینه طالبی

دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی



رستگاری در شائوشنگ





از شما سپاسگزاریم که نشریه وسنا را برای مطالعه انتخاب کردید . اگر نقد، نظر یا پیشنهادی دارید، می‌توانید بازخوردتان را از طریق آیدی زیر با ما به اشتراک بگذارید :

@ftemzahra

همچنین با عضویت در کانال تلگرام وسنا، از ما حمایت کنید و برای شماره‌های بعدی به ما انگیزه دهید .

+ آیا می‌توانم در شماره بعدی با گروه شما همکاری کنم؟

-حتما! ما خیلی خوشحال می‌شویم.

اگر دوست دارید درباره موضوعی صحبت شود یا اگر خودتان متنی دارید، آن را با ما به اشتراک بگذارید. برای این کار می‌توانید از طریق راه‌های ارتباطی گفته شده با ما در تماس باشید.

منتظر حضور گرم شما هستیم ❀ !